



## اتوبوس نامه ۱

## معطل نکن، جانمان

امین میمندیان  
طنزپرداز

موقع توقف اتوبوس‌ها برای شام و نماز و دستشویی دوتا نکته از همه چیز مهم‌تر است. اول اینکه کارت را انجام بده و سر وقت سوار بشو و راننده را معطل نکن. دوم اینکه اگر هم معطل کردی جانمان. یک نکته سوم حقوقی و ریزی هم وجود دارد که شاید هرکسی نداند آن هم اینکه هرچقدر هم دیر کنی راننده حق ندارد تو را جا بگذارد وگرنه همان ترمز دستی اتوبوس را خرت خرت کنان در آستینش می‌کنند.

یک سفر که از تهران حرکت کرده بودم. اتوبوس بعد از قم در یکی از این مجتمع‌های تفریحی رفاهی که غذاهایشان کیفیت غلام سگ پرو قیمت رستوران ایتالیایی را دارند، ایستاد. معمولاً موقع توقف غذا نمی‌گیرم. قبل از کرونا برخی تعاونی‌های مسافری شام رایگان هم روی بلیط‌شان بود که طی کرونا حذف شد و بعد از کرونا هم اصلاً به روی خودشان نیاوردند. من هم به نشانه اعتراض دیگر غذا نمی‌خرم ببینم آخرش کی ضرر می‌کند. آما آن شب بالاخره تسلیم هوای نفسم شدم و رفتم قسمت فست فودی مجتمع و به ظرف سیب زمینی سرخ کرده سفارش دادم. طرف هم پول سیب زمینی را که به قیمت کافه‌های نیواران حساب کرد هیچ، پول مالیات بر ارزش افزوده هم از من گرفت. نمی‌فهمم چرا پول مالیات او را من باید بدهم؟ مگر غذا خوردن مالیات دارد؟ مالیات هم داشته باشد آن سیب زمینی که از سرخ شدن حداقل ۱۲ ساعت گذاشته بود و مثل آدامس شده بود، فحش هم نداشت.

به هرحال مشغول خوردن شدم. اتوبوس‌ها هم بیرون صف بسته بودند و هرکدام برای اعلام حرکت‌شان بوق می‌زدند. بعد از شاید ده دقیقه شاگرد شوهر آمد بالای سرم و گفت مسافر شهر با یک تویی؟ گفتم آره. گفت پاشو برو بابا دوساعته منتظریم. نشستی غذا می‌خوری؟ ته مانده سیب زمینیها را الماندم و رفتم به سمت اتوبوس (هرچقدر هم آشغال بوده باشد به هرحال هم پولش را دادم هم مالیاتش را). شاگرد شوهر جلوتر از من بالا رفت و به راننده گفت نشسته سیب زمینی می‌خوره واسه من. بعد که من وارد شدم. راننده که مرد مسنی هم بود گفت وقتی بوق می‌زنن پاشو بیرون رو نگاه کن شاید اتوبوس تو باشه. خوب بود جات می‌گذاشتم بمونی همونجا تو این شلوغی شب عید هیشکی سوارت نکنه؟ من هم چشمان و لحنم را مثل گربه شرک مظلوم کردم و گفتم ببخشید. گفت برو بشین.

از آن‌جا که زمین گرد است و البته تعداد اتوبوس‌های آن مسیر هم محدود است در سفر دیگری دوباره مسافر همین اتوبوس بودم. اینبار راننده برای یک کار کوچک یک جا ایستاد و گفت هرکی می‌خواهد دستشویی بره، بره. من هم که فکر می‌کردم ماشین برای شام توقف کرده بدون هیچ عجله‌ای رفتم دستشویی و با خیال راحت از اینکه تعداد چشمه‌های توالیت زیاد است و کسی پشت در این پا و آن پا نمی‌کند مشغول چک کردن گوشی‌ام شدم. بعد آدمم بیرون وضو گرفتم. نماز خواندم و وقتی بیرون رفتم دیدم که جا تر است و بچه به آن بزرگی نیست که نیست. از مغازه‌دار و آدم‌های اطراف پرسیدم اتوبوسی که اینجا بود کو؟ گفت چند دقیقه پیش رفت. جا موندی؟

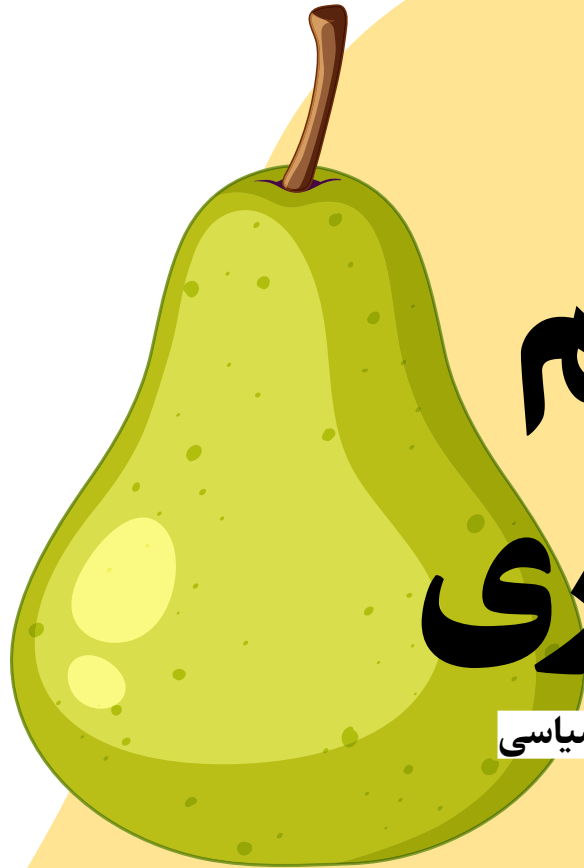
گفتم آره.

گفت زنگش بز.

واقعاً چه فکر بکری. چرا به ذهنم خودم نرسیده بود؟ فقط اینکه چرا باید شماره راننده را می‌داشتم؟ تنها فکری که به سرم زد این بود که به شماره مسول تعاونی که پیشش تلفنی بلیت رزرو می‌کنم، زنگ زدم و ماجرا را گفتم و مشخصات ماشین را دادم و گفتم خودش با راننده تماس بگیرد. بعد از دو دقیقه زنگ زد گفت ماشین بعد ایست بازرسی منتظرت می‌ایستد. خودت را برسان آن‌جا.

یک جوان موتوری کنارم ایستاده بود و در جریان‌ها ماندنم قرار گرفته بود. گفتم روشن کن بریم. او هم بی‌معطلی هندل زد. کلا موتوری‌ها خیلی با مرام هستند. حکم راننده تریلی‌ها برای رانندگان جاده را دارند. جوان هم جوری در بزرگراه گاز می‌داد و از تریلی‌ها سبقت می‌گرفت که گفتم داداش حالا خیلی هم جدی نگیر. جا هم مانند فدای سرت. پیاده می‌روم اصلاً.

چند دقیقه بعد به اتوبوس رسیدیم. مثل مسافران هتل‌های پنج ستاره که بابت آوردن چمدان‌هایشان به کارگر هتل انعام می‌دهند. ده هزار تومان وجه رایج مملکت به موتوری برای تشکر دادم و وارد اتوبوس شدم. راننده که آن نکته سوم حقوقی ریز را می‌دانست به محض چشم در چشم شدن با من قیافه و لحنش را مثل گربه شرک کرد و گفت ببخشید. گفتم خواهش می‌کنم.



# راه و رسم گلابی‌گری

راهنمای گام به گام و عملی موفقیت سیاسی

محمد رضا شهبازی



طنزپرداز

چگونه به موفقیت سیاسی برسیم؟ خیلی‌ها زندگیشان را بر سر رسیدن به جواب همین سوال قمار کردند. فکر می‌کردند همانقدر که به نظر می‌رسد می‌توان به سادگی به جواب رسید و بعد حالش را برد حال آنکه اگر آنقدر ساده بود و هرکسی می‌توانست زرتی به جواب سوال برسد که دیگر اصلاً رسیدن به جوابش آنقدر حال نمی‌داد (دو دقیقه حواستان را جمع کنی تا حالی به حالی نشوید و حال‌ها با هم قاطی نشود تا توضیح بدهم).

غرض اینکه اگر هوش و حواستان را بدهید به من، خیلی ساده بهتان می‌گویم که چطور به موفقیت سیاسی برسید و آنوقت می‌توانید هرچقدر دلتان خواست حالش را ببرید.

## پدر

نقش پدر در موفقیت‌های سیاسی غیر قابل انکار است، پس الکی انکار نکنید! مثلاً سوباسا در کارتن فوتبالیست‌ها بخش زیادی از موفقیت خود را مدیون پدرش بود. بدین صورت که پدرش غالباً در سفر بود و نبود؛ و این نبودن اصلاً چیز کمی نبود! (خیلی بود در بود شد، ببخشید).

یا مثلاً پسر شجاع. اگرچه از ظاهر امر چنین برمی‌آید که این پسر شجاع بوده که در معروفیت و شهرت پدرش نقش داشته تا جایی که او را به نام پسرش می‌شناختند، اما واقعیت امر این است که وجود پدری دانا، فاضل و مورد اعتماد اقشار مختلف حیوانات جنگل، حتماً در موفقیت پسر شجاع نقش داشته و او با تکیه بر چنین پدری می‌توانست همراه با خانم کوچولو بر شیپورچی و ایادی تبهکارش فائق آید. بالاخره خرسی که پیپ میکشد حتماً کمتر از طوطی‌ای که سیگار میکشد یا تمساحی که روپایی می‌زند نیست.

خلاصه اینکه پدرها به روشهای مختلفی می‌توانند به موفقیت فرزندان‌شان کمک کنند. اما به هر حال در اصل موضوع تغییری حاصل نمی‌شود.

شاید بگویید چرا همه‌اش از دنیای انیمیشن‌ها و حیوانات مثال می‌زنی، که خوب باید بگویم ظاهراً متوجه نیستید ما داریم درباره آقازاده‌ها و پدران بزرگوارشان صحبت می‌کنیم! در اینجور مواقع حتی صحبت از سوباسا و پسر شجاع هم می‌تواند عواقب خودش را داشته باشد. اصلاً بگذریم.

## تمرین:

فهرستی از خصوصیات قابل اتکای پدرتان آماده کنید. حتی از کوچکترین و بی‌اهمیت‌ترین خصوصیات هم نگذرید. اگر صاحب بقالی محل با پدرتان سلام و علیک دارد، همین می‌تواند یک نقطه خوب برای شروع باشد. می‌دانید اگر فقط یک روز زودتر بفهمید پودر لباسشویی قرار است گران شود، چقدر میتوانید سود کنید؟ بنابراین فکر نکنید پدران آقازاده‌ها صرفاً خودشان افراد خاصی بودند. چه بسا پدرهایی که می‌توانستند فرزندان آقازاده‌ای داشته باشند اما بخاطر بی‌توجهی فرزندان‌شان اسراف شده‌اند.

## پدر زن

گیریم انتخاب پدر بعهده شما نبود، انتخاب پدر زن که بعهده خودتان است. چشم‌تان را باز کنید. شاید بگویید پس عشق چه میشود؟ ببینید! عشق واقعاً چیز قابل احترامی است، ولی فقط قابل احترام است، همین! این حرفهای محترم اما مفت را بریزید دور! دوره عشق در یک نگاه و این خزعبلات گذشته است و اگر هم نگذشته باشد، الان دوره عاشق پدر زن شدن در یک نگاه است. قدیم میگفتند مادر را ببین، دختر را بگیر؛ اما الان دوره پدر را دیدن و دختر را گرفتن است. پدر اگر چیز دندان‌گیری بود، دختر را بگیرد و لوزنش و گنگ و لنگ و لوچ و به‌وری و بدخلق و... باشد. در این مسیر اگر آپشنهایی مثل تک دختر بودن، یا برادر نداشتن هم در میان بود که جفت شش آورده‌اید و اصلاً نباید فرصت را از دست بدهید.

## تمرین:

کاغذی بردارید و همه خصوصیات که باید در همسرتان باشد را بنویسید. این خصوصیات را اولویت بندی کنید. کدام خصوصیت هست که اگر نباشد، به هیچ وجه با آن فرد ازدواج نمی‌کنید؟ اینها را در ابتدا بنویسید. بعد بروید سراغ خصوصیت‌هایی که بودنشان امتیاز بالایی دارد اما ضروری نیست. و همینطور بر اساس اهمیت بنویسید و بیابید پایین.

وقتی تمام شد، کاغذ را مچاله کنید و بندازید دور! حالا همین کار را برای پدرزنتان انجام دهید. تمام که شد، بنزید روی دیوار و روزی پنج بار آن را بخوانید!